

درباره ی مجموعه شعر

در محاصره

محمود درویش (شاعر فلسطینی) - ترجمه تراب حق شناس

پرویز دویی

• خیلی متشکرم به خاطر کتاب، و نه هر کتابی تازه، يك جواهر درخشان واقعاً، مثل این کتاب «در محاصره» که واقعاً هیچ انتظارش را نداشتم، و یا روی آشنایی گذرا با به اصطلاح شعر فلسطینی انتظار نوع دیگری ازش داشتم ...

اخبار روز: www.akhbar-rooz.com

آدینه ۲۵ آبان ۱۳۸۶ - ۱۶ نوامبر ۲۰۰۷

[...] خیلی متشکرم به خاطر کتاب، و نه هر کتابی تازه، يك جواهر درخشان واقعاً، مثل این کتاب «در محاصره» که واقعاً هیچ انتظارش را نداشتم، و یا روی آشنایی گذرا با به اصطلاح شعر فلسطینی انتظار نوع دیگری ازش داشتم: پُر از خشم و خروش راستین و برحق و ناگزیر گراینده به شعارهای آشنای جان‌های به‌دردآمده، فریاد انتقام، آرزوی محو دشمنان، آرزوی بازگشت و همهی مایه‌های مکرر این نوع شعرها و اصلاً همهی حرف‌های همهی مظلوم‌های برحق جهان که حرف حساب است، ولی حکایت شعر به‌نظم چیز دیگری است. حکایت شعر، مثل کار عظیم و خیره‌کننده‌ای که این آقای محمود درویش در کتاب بی‌مانندش انجام داده، گسترش دادن همهی آن حرف‌ها و حکایت‌های بالاست، در وسعت تاریخ و جغرافیای بی‌کران، خارج از تاریخ و جغرافیای محدود زمانه‌ی ما، در کنار این سرنوشت آوارگی و تحمل ظلم و زور، این‌چنین آکنده از زندگی و عشق به زندگی و عشق به عشق... معمولاً خشم و نفرت و انتقام و سرسپردگی ایمان (ایده‌آل - ایده‌ئولوژی) خاصی بودن، دیگر جا برای حس دیگری باقی نمی‌گذارد. این آقای شاعر توانسته به‌وضع معجزه‌آسایی زیر پرده‌ی دود انفجار و در میان آوارگی‌ها و مرگ و نکبت، آسمان را ببیند و قدر آن را - به‌خصوص در چنان شرایطی - موکدتر کند:

«صلح نوای سوگ است برای جوانی

که قلبش را سوراخ کرده خال [چهره] زنی،

و نه گلوله و ترکش نارنجک...»

از این زیباتر می‌شود به جنگ جنگ رفت و زندگی را در برابر مرگ علم کرد؟... و یا آن‌جا که با دلدار به تماشای يك فیلم قدیمی عاشقانه می‌نشیند و قهرمانان فیلم به دو نظاره‌گر تبدیل می‌شوند! بی‌نظیر است واقعاً! ممنون‌تان هستم که يك چنین سخن‌سرایی را به ما معرفی کردید که توجیه (شفیع) خروارها شعر (و نثر) بی‌خاصیت حس‌نشده، تجربه‌نشده (از دل برنخاسته) می‌شود که نگاه بر آن‌ها می‌لغزد، بدون آن‌که حتی در يك لحظه مو بر اندام خواننده راست شود، نظیر (مثلاً):

«... و دلم تنگ شده برای جانِ آواره‌ام...»

که خلاصه‌کننده‌ی تمام حکایت‌های مربوط به آوارگی در همهی زمان‌هاست. و یا:

«شعر گذر کرده و شاعر را از پا درآورده است...»

شاهکار!

و یا این گلایه‌ی غریب (و غیر روال مرسوم) از زیان‌های جنگ: (شعر ۳۹) که علاوه بر شهید و زخمی و خانه‌های ویران و درختان زیتون ریشه‌کن‌شده، علاوه بر این‌ها، به خلل اساسی‌ای می‌پردازد که وارد می‌شود به شعر و تأثر و تابلو ناتمام...

(همین جا تحسین بسیار نثار آقای مترجم، آقای تراب حق‌شناس، باد به‌خاطر ترجمه‌ی بسیار زلال و روان و راحت‌شان که علاوه بر فهم دقیق این اشعار، جوهر آن را هم این‌قدر خوب و بدون توسط به کلمات به‌اصطلاح رایج «شاعرانه» رسانده‌اند. (در ترجمه‌ها، اشعار گاهی سقلمه‌تر از اصل می‌شوند)، و استفاده از این تدبیر راحت گاهی ختم نکردن جمله‌ها با فعل، برای تأکید بر مهم‌ترین جزء شعر، مثل همین مورد آخری. درود بر ایشان و سپاس از ایشان... حقیقتاً اگر آدم بخواهد حتی در تعداد محدودی اشعار منقلب‌کننده‌ی این دفتر را ذکر کند، باید دو سوم آن را بازنویسی کند! فقط این یکی هم (شعر ۴۸) ما را، آقا، بدجوری کله‌پا کرد!

«خدایا!... خدایا!»

چرا به حال خود رهایم کردی؟

من هنوز کودکم...

چرا مرا نیازمندی؟»

بگذریم. ممنون‌تان هستم. این دفتر را تا مدت‌ها با خود به این‌ور و آن‌ور خواهم کشاند در کیف سر‌شانه‌ام. خیلی دلم می‌خواست در ایران هم ازش بهره‌مند شوند. من گاهی برای مجله‌ی نگاه نو (سه‌ماهه‌نامه) چیز می‌نویسم. مجله‌ی معتبر خوبی است. صاحبش (علی میرزایی) هم شخصیت پاک و فهیمی. کاشکی یک نسخه از کتاب را برای او می‌فرستادید (اگر خواستید با اشاره به ارادت بنده به این کتاب). این شعرهای ناب و گوارا باید بیشتر دیده شوند. باید معیار جدیدی بگذارند واقعاً.

[....]

برایتان سلامتی آرزو دارم. بازهم سپاسگزارتان هستم. با سلام به آقای مترجم و سایر دوستان و همکاران‌تان.

پراگ - ۱۹ سپتامبر ۲۰۰۷

این کتاب را می‌توانید از این‌جا تهیه کنید:

BOKARTHUS

خانه هنر و ادبیات گوتنبرگ

Plantagegatan 13

41305 Goteborg, SWEDEN

Tel & Fax: +۴۶ (۳۱) ۱۵۲۲۷۷

bokarthus@hotmail.com